

روایتی نو از
رزم نامه‌ای سترگ

تلخیص و نوشته‌ی آر. کی. نارایان
برگردان هومن بابک

ماهاباراتا



ماه‌آباراتا

روایتی نواز رزم‌نامه‌ای سترگ

ماهنامه پارانا

روایتی نو از
دوران اسلامی مشترک

شماره دوم (پیاپی) به مناسبت دهه فجر
و ده روز از بهار و نوروز و تابستان



چاپ

اول

• • • • • ۱ ۴

سرشناسه: نارایان، آر.کی.، ۱۹۰۶ - ۲۰۰۱ م. Narayan, R. K.

عنوان و نام پدیدآور: ماهاباراتا : روایتی نو از رزم نامه‌ای سترگ / تلخیص و نوشته‌ی آر.کی. نارایان : برگردان هومن بابک : ویرایش ج. هاتف.
مشخصات نشر: تهران: پرما، ۱۳۹۹.

مشخصات ظاهری: ۲۵۲ ص.

شابک: 978-622-959792-7

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

موضوع: مهابهاراتا

Mahabharata موضوع:

شناسه افزوده : بابک، هومن، ۱۳۵۸ - . مترجم

رده بندی کنگره: ۷۲/۱۱۳۸ BL

رده بندی دیویی: ۵۹۲۳/۲۹۴

شماره کتابشناسی ملی: ۷۲۸۱۳۲۴

ماهاباراتا

روایتی نو از رزم نامه‌ای سترگ

آر.کی. نارایان

ترجمه: هومن بابک

سروراستار: ج. هاتف

ناشر: پرما

مدیر هنری: همد جابرها

نوبت چاپ: اول (تهران - ۱۴۰۰)

چاپ و صحافی: پردیس دانش

شمارگان: ۵۰۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۹۵۹۷۹-۲-۷

ISBN: 978-622-95979-2-7

طراح نشان نشر: هومن اکبریان

prema.pub@gmail.com

Instagram: @prema.publication

همه‌ی حقوق این اثر محفوظ است.

تکثیر یا تولید دوباره‌ی آن کلی و جزئی به هر صورت (چاپ، فتوکپی و کتاب گویا، ضبط رادیویی و تلویزیونی،
تئاتر و اجرای آن به هر شکل، انتشار الکترونیکی و تحت وب) بدون اجازه‌ی مکتوب ناشر ممنوع است.

این کتاب ترجمه‌ای است از:

MAHABHARATA

R. K. Narayan

این اثر دیدگان دنیایی را که با نادانی کور شده است، بینا می‌کند. چون خورشید که تاریکی را می‌زداید، باراتا نیز با شرحش بر کیش، وظیفه، کردار و مکاشفه و مانند آن‌ها جهل را می‌زداید. چون بدر ماه که با جاری کردن پرتوی لطیفش شکوفه‌ی لوتوس را برای گشودن یاری می‌دهد، پورانا نیز، با تفسیرش، خرد انسانی را می‌گسترده. چراغ تاریخ است که همه‌ی کاخ‌های زهدان فطرت را روشن می‌کند.

- ویاسا

یازده - سخن مترجم
پانزده - دیباچه‌ی نویسنده

بهره‌ی نخست
۱ - کودک هشتم
بهره‌ی دهم
۱۲۱ - بردگی

بهره‌ی دوم
۱۵ - ورود بازیگران
بهره‌ی یازدهم
۱۳۷ - تیر هشدار

بهره‌ی سوم
۲۷ - خانه‌ی خوشی و خاکستر
بهره‌ی دوازدهم
۱۴۵ - جنگ یا صلح؟

بهره‌ی چهارم
۳۵ - عروسی برای پنج نفر

بهره‌ی پنجم
۵۱ - پیش‌کشیِ عمو
بهره‌ی چهاردهم
۱۷۱ - پهلوان دودل

بهره‌ی ششم
۵۹ - شهر فرهمند
بهره‌ی پانزدهم
۱۷۷ - جنون ویرانی

بهره‌ی هفتم
۶۷ - قمار بی همتا
بهره‌ی شانزدهم
۱۹۷ - پیروزی و غم

بهره‌ی هشتم
۸۷ - سرگردانی
بهره‌ی هفدهم
۲۰۹ - پایان داستان

۲۱۳ - سیاهه‌ی کسان و مکان‌های داستان
۲۱۹ - تبارنامه‌ی خاندان کورو
۲۲۱ - واژه‌نامه

بهره‌ی نهم
۱۰۳ - هزاران پرسش

سخن مترجم

ماهاباراتا بزرگ‌ترین رزم‌نامه‌ی دنیا است؛ یعنی دربرگیرنده‌ی بیش از دویست‌هزار پاره‌چامه است که داستان پررمزوراز خاندان پادشاهی کورو^۱ را روایت می‌کند. به همین سبب، فشرده و کوتاه‌کردنش، بی‌آن‌که به چم سخن، نگره‌های فلسفی و دیدگاه‌های اخلاقی و معنوی آن آسیبی رساند و رسالت اصلی حماسه را بازنمایاند، کاری است بسیار سترگ و، به قول مولانای جان، ریختن بحر است در کوزه؛ و آن‌که بخواهیم بحور وزنی را نیز براساس ساختار سنسکریت آن ترجمه و مختصر کنیم که رسماً آب در هاون کوفتن است و گواه راستین ژاژخاییدن.

نارایان، نویسنده‌ی کتاب، به این باور دارد و خود اذعان می‌کند که این کار ناشدنی است؛ پس تنها پی‌رنگی از داستان اصلی را بیان می‌کند تا خوانندگان با بنیادی‌ترین ساختار داستانی ماهاباراتا آشنا شوند. او روی داده‌ها را به شکلی کاملاً گذرا پی می‌گیرد و به‌هیچ‌روی وارد داستان‌های فرعی ماهاباراتا که از قضا بسیارند و مهم، نمی‌شود. نارایان چهارچوب کلی داستان را رودرروی خوانندگان نقش می‌زند و به دلیل این‌که داستان‌پردازی متبحر

است، می‌داند چه کند و از چه سوی وارد این بحر ژرف شود. این اثر روایتی به دست می‌دهد که برای آشنایی نخستین با داستان و شخصیت‌های ماهاباراتا بسیار یاری‌کننده است.

در این کتاب نارایان لحنی گزارش‌گونه به خود می‌گیرد. خواننده احساس می‌کند همراه با او گزارشی از اتفاقات رخ داده در بستر تاریخی-اسطوره‌ای را می‌خواند که خود نارایان در آن حضور داشته، آن‌ها را دیده و سپس چکیده‌ای از آن را نگاشته است. نارایان در این اثر، درست مانند اسلافش، به روح قصه‌گویی هندو پای‌بند مانده است؛ هرچند می‌دانیم خلاصه کردن متن سترگ ماهاباراتا چالشی بسیار بسیار دشوار است.

کتاب دربرگیرنده‌ی هفده بهره است. نخستین بهره‌ی آن پیشینه‌ای بسیار کوتاه از گذشته‌ی داستان و چرایی‌هایش روایت می‌کند. مانند بیشتر قصه‌های دوران باستان، در آغاز، شاهی عاشق و دل‌خسته‌ی دختر فقیری می‌شود ولی بعد داستان سمت‌وسویی دیگر می‌گیرد و تخمه‌ی روایت حماسی ماهاباراتا شکل می‌گیرد. در این بهره نارایان برای رسیدن به داستان اصلی، شخصیت‌های بسیاری را معرفی کرده است که البته برای مخاطبان هندی آشنایند، ولی برای مخاطبانی که برای نخستین بار با ماهاباراتا روبه‌رو می‌شوند کمی گیج‌کننده به نظر می‌رسند. هم‌چنین ضرب‌آهنگ داستان در این بخش کمی تند است؛ ولی بی‌گمان در بهره‌های بعدی کتاب که داستان اصلی آغاز می‌شود، خوانندگان لذت وافر مطالعه‌ی ماهاباراتا را درک خواهند کرد. نارایان در آخرین برگ‌های این کتاب سیاهه‌هایی از کسان و مکان‌ها و مفهوم‌ها به دست داده است که برای خواندن و فهم داستان بسیار راه‌گشا است. من هنگام ترجمه دریافت‌م که وجود تبارنامه‌ای برای این کتاب ضروری است؛ بنابراین تبارنامه‌ای در این بخش کتاب گنجاندم تا خوانندگان هنگام خواندن داستان بتوانند به آن بازگردند و ذهن خود را سامان دهند.

در این کتاب شیوه‌ی ضبط اعلام و نام‌های سنسکریت به فارسی بر مبنای ساده‌نویسی و ساده‌خوانی است. از آن‌جاکه متن داستانی است

جذاب و خواندنی که نباید از لطف سخنش به واسطه‌ی اسامی سخت‌خوان سنسکریت کم شود، واژگان سنسکریت را تا جایی که ساختار معنایی و صرفی آن‌ها دست نخورد، ساده و خوانا ضبط کرده‌ام. مثلاً هم‌خوان «ه» و تکرار یک حرف در ضبط فارسی از ساختار واژگان حذف شده‌اند. گرچه هم‌خوان «h» در سنسکریت تلفظ می‌شود، بر کسی پوشیده نیست که شیوه‌ی تلفظ آن با هم‌خوان «ه» در فارسی متفاوت و بسیار کوتاه‌تر است؛ آن قدر کوتاه که شاید با حذف آن، تغییر زیادی در شیوه‌ی تلفظ واژگان سنسکریت ایجاد نشود. به همین دلیل برای این که خواننده بتواند متن را به آسانی بخواند و درگیر شیوه‌ی خوانش اسامی سنسکریت ناآشنا و طولانی، که البته شمارشان هم کم نیست، نشود، تصمیم گرفتم هم‌خوان «h» و تکرار حروف در ضبط فارسی حذف شوند.

در گذشته کتاب کامل ماهاباراتا به وسیله‌ی میرغیاث‌الدین علی قزوینی به فارسی ترجمه شده است؛^۱ اما نثر آن مربوط به دوران اکبری یعنی حدود ۹۰۰ هجری قمری است و ترجمه‌ای مفهومی دارد. مترجم امیدوار است که کتاب کنونی گشایش راهی باشد برای ترجمه‌ی کامل ماهاباراتا و دیگر متن‌های حماسی و فلسفی هندی به زبان فارسی کنونی؛ که البته کار عمر می‌طلبد و دلی مشتاق.

مهر باشد

هومن بابک

۱. این کتاب با عنوان ماهابهارات با تصحیح محمدرضا جلالی نائینی از سوی انتشارات «کتابخانه طهوری» به سال هزار و سیصد و پنجاه و هشت در تهران منتشر شده است.

پیش‌گفتار نویسنده

نسخه‌ی اصلی ماه‌باراته به نظم سنسکریت، در صدهزار بند سروده شده است و از این رو ماه‌باراتا طولانی‌ترین اثر سروده‌شده در جهان است و از منظر کمیت هشت بار از مجموع دو اثر ایلید و ادیسه طولانی‌تر است. سال‌ها زمان برد که با پژوهش‌های بزرگ علمی به تاریخ حدودی نوشتن این حماسه دست یابند. این پژوهش‌ها براساس مدارکی که از متن ماه‌باراتا گرفته شده است، ارجاع به منابع دیگر یا بالعکس و تاریخ‌ها و ارجاعات نجومی متن‌ها پایه‌ریزی شده بود. هرچند چیزی به اسم نتیجه‌گیری قطعی در این زمینه وجود ندارد، از مجموع این پژوهش‌ها چند نکته‌ی کلیدی به دست می‌رسد. برخی موارد نشان می‌دهد هسته‌ی اصلی این حماسه، که شاید یک ترانه‌ی عامیانه^۱ بوده باشد، ۱۵۰۰ سال پیش از میلاد سروده شده است. تنشی بین دو خاندان حاکم از کاست سلحشوران درمی‌گیرد. بالاوپایین‌شدن ماجرای آن‌ها و جنگ بزرگی که برای حل‌وفصل این کش‌وقوس‌ها پدید

می‌آید به زمانی بسیار دور، پیش از عصر مسیحیت، بازمی‌گردد. مکان‌های جغرافیایی مانند هاستیناپورا^۱ و کوروکشترا^۲ در بخش شمالی هند هنوز هم وجود دارند. جشنواره‌های یادبود این واقعه که هر ساله در آن مکان‌ها، در برخی فصل‌ها، برگزار می‌شوند، با شخصیت‌ها و مکان‌های داستان همانندی دارند. «پانداواها این‌جا تبعید شدند» یا «پانداواها در این جنگل اقامت کرده‌اند» - هنوز هم این‌ها جملات آشنایی است که از ساکنان بومی منطقه می‌شنوید ...

این داستان پهلوانی و ظلم و دسیسه‌چینی باید برای باقی‌ماندن در ذهن مردم به شکل یک ترانه‌ی عامیانه یا فرم‌های مشابهی از سرگرمی‌های محبوب مردمی تغییر می‌یافت؛ به همین دلیل نخستین نسخه‌ی این حماسه سروده شد که دربرگیرنده‌ی بیست و چهار هزار بند بود؛ تصنیف آن را به ویاسا^۳ نسبت داده‌اند. حالا اما یک بار دیگر گمانه‌ها و تردیدها درباره‌ی نام ویاسا بالا گرفته است و درحالی‌که نزدیک به نودونه درصد مردم ما این نام را می‌شناسند و بدون پرسشی او را به عنوان فرزانه‌ای جاودان و الهام‌بخش پذیرفته‌اند، پژوهشگران با ذهنی کنج‌کاو، تردیدها و گمانه‌زنی‌های بسیاری درباره‌ی این نام دارند. آن‌ها شرح می‌دهند که ویاسا نامی عمومی است و این حماسه در مراحل مختلفی تدوین شده است و در نتیجه دیگرانی باید بوده باشند که در مراحل گوناگون این نام را به خود گرفته باشند تا این حماسه به این شکل به ما برسد.

ولی من ترجیح می‌دهم شرح سنتی این ماجرا را بپذیرم؛ چون به نظر می‌رسد نتیجه‌ی تلخ این پژوهش‌های واقعی، به گفته‌ی خود ماهاباراتا، چونان «گرفتن رنگین‌کمان با انگشتان دست» باشد.



حماسه‌ی ویاسا در اصل «جایا»^۴، به معنای پیروزی یا فتح، نام‌گذاری

1. Hastinapura

2. Kurukshetra

3. Vyasa

4. Jaya

شده بود. هنگامی که با برکت برهما حماسه بر ویاسا الهام شد، او به کسی نیاز داشت که آن را بنویسد. «گانشا»^۱، خدای پیل‌چهره‌ی آیین هندو، این کار را به یک شرط پذیرفت؛ شرط این بود که در تقریر این حماسه نباید درنگی روی دهد. ویاسا این شرط را پذیرفت و البته او نیز برای گانشا شرط گذاشت که باید پیش از نوشتن هر واژه معنای آن را درک کند و بفهمد.

ویاسا با سرعتی نفس‌گیر و صدایی بلند حماسه را آغاز کرد و گانشا هم به همان سرعت آن را می‌نگاشت و حتی هنگامی که نوک قلمش تمام شد، یکی از عاج‌هایش را شکست و باقی‌آن‌چه را ویاسا سرود، با عاجش نوشت. ویاسا هنگامی که می‌فهمید منشی‌اش از او جلوتر افتاده است، این‌جا و آن‌جا، می‌کوشید قطعه‌هایی موجز، فشرده و پرمعنی بسراید که به این وسیله گانشا را وادارد برای درک مفهوم آن‌ها از سرعتش بکاهد. به همین دلیل است که در ماهاباراتا به قطعاتی برمی‌خوریم که لایه‌های معنایی رنگارنگی دارند و بنابراین با تغییر شیوه‌ی ادا و هجابندی، معنی‌شان تغییر می‌کند.

در مرحله‌ی بعدی نام جایا به «باراتا»^۲ تغییر می‌کند؛ یعنی هنگامی که ویشامپایانا^۳ روایت اصلی داستان را از خود ویاسا می‌شنود، حجم قابل توجهی به این اثر اضافه می‌شود. ویشامپایانا آن را به مجلس مستمعان بارگاه جانامجایا^۴ می‌برد و در این زمان این روایت به چیزی حدود پانزده‌هزار بند تبدیل می‌شود.

پس از آن باراتا به وسیله‌ی سآتی^۵ که آن را در دربار جانامجایا شنیده بود، بار دیگر برای گروهی از فرزندان جنگل‌نشین روایت می‌شود. داستان از این قرار است که سآتی که جهان‌گرد بزرگی بود در یکی از سفرهایش در اعماق جنگلی بکر به معبد فرزانه‌ای به نام سآناکا^۶ رسید. در آن‌جا شمار زیادی از فرزندان پس از برگزاری مراسم آیینی و قربانی برای رفاه انسان‌ها،

1. Ganesha

2. Bharata

۳. Vysampayana، شاگرد ویاسا - م.

4. Janamejaya

5. Sauti

6. Saunaka

گرد هم آمده بودند و استراحت می کردند و چون در حال استراحت بودند، سآتی می توانست به میان شان برود. بنا بر رسم مهمان نوازی، مردان فرزانه به او پناه گاهی برای آسودن دادند و او را راحت گذاشتند تا بیاساید. هنگامی که تشریفات انجام شد و آن ها مطمئن شدند که مهمان شان استراحت کرده و بر خستگی راه چیره شده است، از سآتی پرسیدند: «مهمان ارجمند، از کجا می آیی؟ چه تجربه های عجیب و کم یابی داری؟ و چه مکان ها و افرادی را تا کنون دیده ای؟»

سآتی پاسخ داد: «من سرزمین مقدس کوروکشترا را دیده ام که در آن جا پانداواها هجده روز با عموزادگان شان، کاوراواها، می جنگیدند؛ همان جا که زمین با خون شسته شد. من پس از شنیدن داستان این جنگ از زبان ویشامپایانا به آن جا رفتم. او برای مراسم بزرگ قربانی مار^۱ به بارگاه جانامجایا دعوت شده بود و آن جا این داستان را نقل کرد». پس از آن سآتی این داستان را برای فرزندانگان بازگفت و داستان در این مرحله با کمیت و کیفیت به تری بیان شد.

در زمان های نامعلوم، روایتگرانی دیگر افزوده هایی به آن اضافه کردند و به این ترتیب حوادث، دیدگاه های فلسفی و درس های اخلاقی به این اثر اضافه شد تا شمار بندهایش به صدهزار رسید. این صدهزار بیت را که حدود سال ۴۰۰ میلادی شکل گرفته است به نام ماهاباراتا می شناسیم. ماها پیشوندی به معنی «بزرگ» است.

پژوهشگران به سختی کوشیده اند اصلاحات، تغییرات و اضافات این متن

۱. پادشاه پاریکشیت پس از پانداواها پادشاه هاستیناپورا شد. او به دلیل بد رفتاری با یک تارک دنیا که در مراقبه بود، نفرین شد که به وسیله ی نیش ماری بمیرد. وقتی این نفرین عملی شد، پسر پاریکشیت، جانامجایا، مراسم قربانی بر گزار کرد و به خون خواهی، همه ی ماران کره ی زمین را از میان برداشت. در همین مراسم قربانی بود که ویشامپایانا داستان ماهاباراتا را که از خود ویاسا شنیده بود، بازگفت. هم چنین می توانیم به این نکته اشاره کنیم که با معرفی پاریکشیت به عنوان جانشین پانداواها، ویاسا داستانی تازه به نام باگاواتا (*Bhagavata*) سرود که چیزی از یک داستان حماسی کم ندارد.

را مشخص کنند و نسخه‌ای نهایی به دست بیاید که نشان‌دهنده‌ی ساختار دگرگونی‌ها نسبت به متن اولیه باشد. این مسئله‌ای بسیار بحث‌انگیز شد؛ ولی داستان اصلی که همه آن را پذیرفته بودند و هیچ استدلالی نمی‌توانست آسیبی به آن بزند، این بود که:

روزگاری در هاستیناپورای باستانی دودمان پادشاهی بزرگی وجود داشت. پنج برادر، با اصل‌ونسبی الهی در یک سو و یک‌صد عموزاده‌ی آن‌ها در سوی دیگر، در حال جنگ با هم بودند. فرض کنید این چهارچوب داستانی است که جزئیات و خطوطی دیگر با ظریف‌ترین و زیباترین ارزش‌های شعر سنسکریت به آن اضافه شده است. درباره‌ی شیوه‌ی ادبی و دیگر ارزش‌های مسلم این حماسه همین بس که خود نویسنده‌ی اثر گفته است:

هنگامی که ویاسا این حماسه را در ذهن خود کامل کرد، برهمای آفرینشگر را فراخواند و گفت: «من شعر عظیمی سروده‌ام که از دیدگاه رازورمز و ریزبینی به وداها و اوپانیساده‌ها طعنه می‌زند و باورها و حالات زندگی را می‌نماید. [این شعر] تاریخ گذشته، حال و آینده‌ی حاکم بر چهار کاست و همه‌ی روحانیان و جوهره‌ی پورانه‌ها و ریشه‌ی همه‌ی ریاضت‌ها است. به اهمیت خورشید و ماه و اختران است، چهار یگا^۱ را شارح است، نیکوکاری را تعریف می‌کند، چرایی تجلی روح‌ها برای اهداف ویژه را بازمی‌گوید و دانش و درمان بیماری‌ها را در بر دارد؛ همچنین شرحی بر مکان‌های زیارتی، رودهای مقدس، کوهستان‌ها و درختستان‌ها و شهرهای بهشتی می‌دهد، هنر جنگ است، ملت‌های گوناگون را توصیف می‌کند، زبان‌هایشان و ویژگی‌هایشان را و هرآینه روح جهان در آن ساری است».

در این هنگام برهما گفت: «گانشا را فراخوان. او برای نوشتن این شعر، هنگامی که تو می‌خوانی‌اش، به‌ترین است».

مانند بیش‌تر کتاب‌هایی که در زمان کنونی تولید و بخش‌بندی

می‌شوند، ماهاباراتانیز بخش‌بندی مشخصی دارد. این حماسه دربرگیرنده‌ی هجده بخش یا پاروا^۱ است. ذات اثری که وابسته به بیان شفاهی است، طبعاً بر تکرار بسیار مبتنی است. از آن‌جاکه به دلیل طولانی‌بودن داستان را در چند روز روایت می‌کردند، برای استفاده‌ی مخاطبی که بخشی از آن را از دست می‌داده، نیاز به تکرار بوده است. در این شیوه‌ی داستان‌گویی قصه‌گو شرحی فراخ از هر شخصیت داستانی را که در جای دیگر معرفی کرده بود، دوباره در روزها یا شب‌های بعد به مخاطبانش ارائه می‌داد. قالب حماسی پر از جزئیات است و آرام‌پیش می‌رود و روش داستان‌گویی آن با هر روشی که می‌شناسیم متفاوت است. ویژگی اصلی آن نداشتن شتاب است که قدروقیمت و شکوهش را می‌افزاید. اشاره کردن به یک روایت مستقل و کامل و اخلاقی از تاریخ باستان، با شرح و جزئیات مفصل، ممکن است سبب انحراف از مسیر اصلی داستانی شود که این انحراف می‌تواند حتی صدها صفحه را در بر گیرد؛ از این‌رو در ماهاباراتا داستان‌های شناخته‌شده‌ای چون هاریشچاندر^۲، نالا^۳، یایاتی^۴، ساویتری^۵، دروپادی^۶، شاکونتالا^۷ و سیبی^۸ را می‌بینیم. این داستان‌ها را من در کتاب پیشین خودم ایزدان، اهریمنان و دیگران آورده‌ام.

عامل دیگری که ماهاباراتا را به اثری ماندگار تبدیل کرده است، گفت‌وگوهای فلسفی درباره‌ی زندگی و رفتار انسانی است که یک یا چند فرزانه آن را گاهی تا صدها بند نیز می‌گسترند. باگواد‌گیتا^۹ نمونه‌ای از چنین موقعیت‌هایی است. هنگامی که دو دشمن روبه‌روی هم صف‌آرایی کرده‌اند و منتظر حمله‌اند، کریشنا فلسفه‌ی گیتا را در هجده بخش، آشکار و با جزئیات، بیان می‌کند.

1. Parva

3. Nala

5. Savitri

7. Shakuntala

9. Bhagavadgita

2. Harischandra

4. Yayati

6. Draupadi

8. Sibi

قانون‌های بزرگ در متن‌هایشان اغلب پیرامون مسئولیت‌های پادشاه یا عامه‌ی مردم سخن می‌گویند؛ از این رو در ماهاباراتا بخشی کامل به نام شانتی پاروا^۱ هست که در آن بیشما^۲، هنگام مرگ، برای یودیشترا^۳ سخنرانی‌ای درباره‌ی وظیفه‌ی پادشاهان ارائه می‌کند که با بخش کاملی دیگر به نام آنوشاسانا پاروا^۴ ادامه می‌یابد که به همان اندازه حجیم و پر از جزئیات درباره‌ی مراسم، نیایش‌ها و اجرای درست آن‌ها است؛ تا حدی که اگر در کتاب اصلی نباشد هم خللی به آن وارد نمی‌کند. البته در هند هیچ‌کدام از خوانندگان ماهاباراتا بخشی از آن را نخوانده نمی‌گذارند.

با این‌که این حماسه گنجینه‌ای از گوناگونی‌ها و مسائل متفاوت است، اولویت من داستان آن است. این اثر، داستانی بسیار پرمایه، با شخصیت‌هایی به‌خوبی پرداخت‌شده دارد که با قدرت و اشتیاق در کنش و واکنش‌ها و گفت‌وگوهای داستان درگیرند. پهلوانان و برزگران، فرزنانگان و پادشاهان و زنان دلکش، همه‌ی ویژگی‌های انسانی را بازتاب می‌دهند. فرانس‌ها دیرپایند و در ویژگی‌های نادرست چون قدرت‌طلبی، نفرت اهریمنی و دسیسه‌گرایی و این‌ها همه را می‌توان در تصویرسازی‌هایی پرابهت از پایتخت‌های شاهانه‌ی باستانی، جنگل‌ها و کوه‌ساران مشاهده کرد.

به‌راستی فکر کردن به این حماسه بسیار گیج‌کننده و بهت‌آور است. اگر بتوان تنها از یک واژه برای نشان دادن جان کلام هر بند استفاده کرد، هنوز کل این واژگان کنار هم صدهزار کلمه می‌شوند. من هیچ‌کدام از بخش‌هایی را که هم‌پی‌وند با سرنوشت شخصیت‌های اصلی بوده است، حذف نکرده‌ام؛ بل که خود را در مسیر اصلی داستان نگه داشته‌ام و نسخه‌ی پیش رو را در چهارچوب محدودیت‌هایی که به اصل داستان لطمه نزنند، جلو برده‌ام. برای یک خواننده‌ی مدرن در زبان انگلیسی و دیگر زبان‌ها حتماً باید نویسنده‌ای باشد که این حماسه را تلخیص و گزینش و بازنویسی کند.

1. Shanti Parva

2. Bhishma

3. Yudhistira

4. Anusasana Parva

من برای ترجمه‌ی این اثر هیچ کوششی نکرده‌ام؛ چون در واقع غیرممکن است کسی بتواند در زبان دیگری از پس وزن و عمق زبان سنسکریت استفاده‌شده در ماهاباراتا برآید و آن را در همان فضا ترجمه کند. بیش‌تر اصوات سنسکریت، ویژگی مسحورکننده‌ای دارند که ناچار در ترجمه از دست می‌رود. تنها کاری که می‌توان کرد این است که نویسنده محتوا را، با شرحی منشور، در قالب داستانی روایت کند.

برای من یکی از مهم‌ترین دلبستگی‌ها در این اثر نویسنده‌ی آن است که خود در داستان نقش دارد. ویاسا نه تنها داستان را سروده، بل که از آینده و گذشته‌ی همه‌ی شخصیت‌های داستان آگاه است و هنگامی که آن‌ها خود را درگیر مسئله‌ای می‌بینند، با ارائه‌ی راه‌حل‌های مشکلات، یاری‌شان می‌کند. گاهی او می‌تواند آینده را ببیند و بر اجتناب ناپذیر بودن رخدادی که در آینده پیش خواهد آمد، تاکید کند و قهرمانانش را وادارد که تسلیم سرنوشت‌شان باشند. از همین رو است که در لحظه‌ی شادی پانداواها در ایندراپراستا^۱، ویاسا رو به یودیشترا می‌کند و می‌گوید که او همه‌ی این خاندان را به نابودی خواهد کشاند و سیزده سال اثری از آن‌ها وجود نخواهد داشت. یودیشترا این اخبار را با وحشت می‌پذیرد و پاسخ می‌دهد: «ما نمی‌توانیم روی دادهایی را که سرنوشت برایمان برگزیده است تغییر دهیم؛ با این حال من نباید دیگران را تحریک کنم و البته که باید خشونت‌پرهیزی را در اندیشه، کردار و گفتار تمرین کنم. این تنها راه روبه‌رو شدن با تقدیر است».

این قسمت به درازا می‌کشد؛ یعنی دقیقاً تا پیش از قمار یودیشترا که سرنوشت پانداواها را تغییر می‌دهد. هنگامی که دعوت به قمار به دست پانداواها می‌رسد، یودیشترا آن را می‌پذیرد. این قبول دعوت نه تنها به دلیل علاقه به بازی، بل که بخشی از سیاست او است که دیگران چندان از آن راضی نیستند. هنگامی که دیگران به هر روشی که می‌دانند، حتی بسیار تند، با او مشاجره می‌کنند، یودیشترا با آرامی و ملایمت به آن‌ها پاسخ می‌دهد.

بعدها، یعنی هنگامی که پانداواها پی‌هدف سرگردان‌اند، به‌وسیله‌ی ویاسا به شهر آیکاوراتا^۱، پایتخت پادشاهی پانچالا، راه‌نمایی می‌شوند. نویسنده در همه‌ی متن با شخصیت‌های داستان‌ش زندگی می‌کند و این بزرگ‌ترین افسون ماهاباراتا برای من بود. در شروع این حماسه زادن ویاسا شرح داده شده است. مادر باکره‌اش ویاسا را در یک رودخانه آبستن شد؛ کسی که بعدها از شانتانو دو برادر^۲ برای ویاسا زاد. بیوه‌های^۳ برادر جوان‌تر با برکت ویاسا دو برادر پاندو و دریتراشتر را زادند که این دو پسر معروف‌ترین شخصیت‌های ماهاباراتا و چه‌بسا ادبیات هندند.

آر.کی. نارایان، میسور، ۱۹۷۷

بهره‌ی نخست

کودک هشتم

پادشاه شانتانو^۱ بر کشوری کهن و باستانی فرمان می‌راند که پایتختش هاستیناپورا^۲ بود. روزی کنار رودخانه درحالی که برای شکار کمین کرده بود، به دختری دوست‌داشتنی برخورد و یک دل نه صد دل عاشقش شد. پادشاه از کمین بیرون آمد و خود را معرفی کرد و از دختر پرسید: «همسر من خواهی شد؟»

دختر هم که به همان اندازه عاشق پادشاه شده بود، گفت: «بله؛ ولی با دقت گوش کن ببین چه می‌گویم. من شرطی برای ازدواج دارم؛ وقتی ازدواج کردیم باید هرکاری که بخواهم و دوست داشته باشم انجام دهم؛ به‌هیچ‌وجه هم حق نداری درباره‌ی کارهایم چیزی بپرسی. تا وقتی همسرت خواهم بود که این قانون را رعایت کنی.»

شانتانو با شوق و ذوق شرط را پذیرفت و آن‌ها ازدواج کردند.

1. Santanu

۲. در بافت جغرافیایی کنونی، این شهر در ایالت اوتارپرادش در صد کیلومتری شمال شرقی دهلی قرار دارد.

پس از نه ماه شه‌بانو کودکی زایید؛ ولی بلافاصله با کودکش کنار رودخانه‌ی نزدیک هاستیناپورا رفت و کودک را در رودخانه انداخت و به قتل رساند. این کار شاهنشاه را بسیار آشفته و گیج بود که همسرش چه می‌کند؛ ولی چون سوگند خورده بود نمی‌توانست او را بازخواست کند. شه‌بانو دوباره آبتن شد ولی فرزند بعدی‌شان را هم بی‌معطلی در رودخانه انداخت و کشت و همین‌طور فرزند بعدی و بعدی و بعدی - همین که کودک‌کی به دنیا می‌آمد، او را با خود تا رودخانه می‌برد، در آب غرقش می‌کرد و سرخوش و خوش‌حال به کاخ بازمی‌گشت. پادشاه که می‌دید شه‌بانو همه‌ی وظایف زناشویی‌اش را به بهترین شکل انجام می‌دهد، از ترس این که ملکه ترکش کند، و نیز براساس عهده‌ی که بسته بود، نمی‌توانست او را درباره‌ی این کار اهریمنی بازخواست کند.

با به‌دنیا آمدن بچه‌ی هشتم شه‌بانو آماده می‌شد که از دست این کودک نیز خلاص شود. شاه که شکیبایی‌اش سرریز شده بود، او را تعقیب کرد؛ بیش از این تاب بردباری نداشت. هنگامی که شه‌بانو می‌خواست کودک را در آب رودخانه بیندازد، شانتانو گریه‌اش گرفت؛ نزد ملکه آمد و گفت: «این کار وحشتناکی است. تو همه‌ی کودکانم را کشته‌ای و من هم براساس سوگندی که خورده بودم هیچ نگفتم؛ ولی دوست ندارم این کودک را بکشی. باید دست از این رفتار اهریمنی برداری».

شه‌بانو به آرامی پاسخ داد: «بسیار خوب، من این کودک را نگه می‌دارم؛ ولی براساس سوگندی که خوردی زمان آن رسیده است که از هم جدا شویم». شاه نالان گفت: «حداقل پیش از رفتن بگو چرا؟»

شه‌بانو گفت: «پادشاه! من خدای بانو گانگا^۱، الهه‌ی رودخانه‌ها، هستم. سرنوشتم این بود که فقط برای زاییدن این هشت کودک، شکل انسانی به خود بگیرم. با تو ازدواج کردم به این دلیل که تنها تو لیاقت داشتی پدر آن‌ها باشی. درحقیقت این هشت کودک در زندگی گذشته‌ی خود هشت

واسو^۱ بودند و به دلیل گناه نابخشودنی دزدیدن نان دینی^۲، گاو بی همتای فرزانه واسیشتا^۳، به نفرین زاده شدن در زمین گرفتار شده بودند. خوشبختانه هفت تن از آن‌ها توانستند این بدن خاکی را بلافاصله پس از به دنیا آمدن ترک کنند و دوباره به بهشت باز گردند. در حقیقت عامل اصلی دزدیده شدن گاو واسیشتا این کودکی است که اکنون در دستان من است. او همه‌ی زندگی گذشته‌ی خود را در برآوردن خواسته‌های بی‌اندازه‌ی همسرش صرف کرده است؛ ولی در این زندگی با این که محکوم به مجرد است، مردی با دست‌آوردهای درخشان خواهد بود.

پس از لحظه‌ای سکوت، گانگا دوباره گفت: «اکنون این کودک را با خود می‌برم و زمانی دیگر او را پست می‌دهم».

پرسش‌های ناامیدانه‌ی «کی؟ و کجای؟» پادشاه با ناپدید شدن گانگا به همراه کودک در آب‌های رودخانه بی‌پاسخ ماند. سال‌ها گذشت و روزی پادشاه دقیقاً در همان نقطه با گانگا و پسرش که اکنون جوانی بلندبالا بود، روبه‌رو شد. گانگا به شاه گفت: «من او را با عشق بزرگ کردم. نامش دِواوراتا^۴ است. این پسر زیر نظر فرزانه واسیشتا در چهار ودا^۵ استاد شده است و سلحشوری بزرگ خواهد شد که در پرتاب پیکان‌ها کسی هم‌پایش نخواهد بود؛ هم‌چنین ویژگی‌های نادر ذهنی و معنوی دارد. او را به کاخت بیر و روی دو چشم خود بگذار».

با گفتن این کلمات گانگا ناپدید شد و پادشاه شانتانو همراه دِواوراتا با شادی به کاخ بازگشت و او را به‌عنوان وارث مسلم تخت شاهی معرفی کرد. چهار سال بعد، پادشاه شانتانو هنگام شکار درحالی که یک آهو را دنبال می‌کرد، دختر دیگری را در جنگل دید و دوباره عاشق شد و از او پرسید: «که‌ای؟ و چرا این جایی؟»

۱. Vasu، رده‌ای هشت‌گانه از خدایان که ملازمان ایندرا، خدای خدایان، شمرده می‌شوند.

2. Nandini

3. Vasishta

4. Devavratha

5. Veda

دختر پاسخ داد: «من دختر ماهی گیرم و هر روز به پدرم کمک می کنم که قایق کوچکش را از عرض رودخانه عبور دهد».

پادشاه پدر دختر را فراخواند و از او پرسید: «اجازه می دهی با او ازدواج کنم؟»

ماهی گیر بی درنگ پذیرفت و گفت: «به شرطی که کودک زاده شده از او جانشینت باشد».

شاه این شرط را نپذیرفت و آشفته به کاخ بازگشت.

روز بعد، شاه زاده‌ی جوان، دواوراتا، متوجه افسردگی پدر شد و علتش را پرسید: «چرا آشفته‌ای پدر؟»

پادشاه پاسخ داد: «نگران آینده‌ام؛ بیش تر البته نگران آینده‌ی پادشاهی. تو تنها پسر منی؛ اگر برایت اتفاقی بیفتد سلسله‌ی پادشاهی ما به پایان می رسد. متون مقدس می گویند که داشتن یک پسر مثل این است که هیچ پسری نداشته باشی. تو همیشه درگیر پرورش اندامت هستی و سلحشور بزرگی خواهی شد؛ ولی چه گونه می توان فرجام یک سلحشور را پیش بینی کرد؟»

شاه زاده از وضعیت پدر گیج شده بود و به دنبال پاسخ تصمیم گرفت در خفا از وزیر درباره‌ی این مسئله بپرسد. وزیر توضیح داد که پادشاه در آرزوی ازدواج با دختر ماهی گیر است؛ ولی احساس می کند که قادر به برآوردن شرط مرد ماهی گیر نیست. دواوراتا به دیدار مرد ماهی گیر در کلبه اش رفت و او را خاطر جمع کرد که هر وقت زمانش فرا برسد فرزند دختر او می تواند تاج و تخت را به دست بگیرد. ماهی گیر که بیش از حد دوراندیش بود، با بی اعتمادی و زیاده خواهی پرسید: «و جانشین نوه‌ی من که خواهد بود؟»

دواوراتا پاسخ داد: «خوب طبعاً پسرش».

و ادامه داد: «حدس می زنم می ترسی اگر من ازدواج کنم پسراشم رقیب دودمان دخترت بشوند. همین جا قول می دهم که مجرد زندگی کنم و بمیرم. این سوگندی استوار است».

مرد ماهی گیر راضی شد. دواوراتا به دختر گفت: «اکنون لطفا سوار

ارابه‌ی من شو تا به کاخ برویم. تو از این پس مادر من خواهی بود».

دواوراتا از آن زمان به بعد با نام بیشما، یعنی «راست‌پیمان»، معروف شد. ساتیاواتی^۱، دختر ماهی‌گیر، برای پادشاه دو پسر به نام‌های چیترانگادا^۲ و ویچیتراویریا^۳ به دنیا آورد. پس از شانتانو چیترانگادا بر تخت نشست؛ ولی در میدان جنگ به دست یکی از شاهان گاندازوا^۴ کشته شد. برادرش ویچیتراویریا، که هنوز جوان بود، به‌عنوان جانشین او معرفی و بیشما به خواهرش ساتیاواتی نایب‌السلطنه شد.

بیشما که دیگر دلوپس از هم‌پاشیدن دودمان پادشاهی نبود، در جست‌وجوی مجالی برای یافتن همسری برای ویچیتراویریا بود. هنگامی که پادشاه کاشی^۵ برای دخترانش آمبا^۶، آمبیکا^۷ و آمبالیکا^۸ سوايفوارا^۹ اعلام کرد، بیشما خود را به کاخ او رساند. شاه‌زادگان بسیاری از سرزمین‌های دور و نزدیک آن‌جا بودند و خود را برای جلب نظر شاه‌دخت‌های کاشی آماده می‌کردند. در هنگام مراسم و در لحظه‌ای بحرانی بیشما از جای‌گاهش برخاست و گفت: «از بین روش‌های انتخاب عروس که فرزندان آن‌ها را به ما پیش‌نهاد کرده‌اند، باشکوه‌ترین آن است که دختر را با اقتدار از میان جمع دلاوران به دست بیاوری؛ درست مثل این ...».

با گفتن این جملات، بیشما سه دختر را پیش از این که کسی بتواند بفهمد دنیا دست کیست، قاپید و درون ارابه‌ی خود گذاشت و به‌سرعت گریخت؛ درحالی‌که دیگر شاه‌زادگان و پدر دخترها به دنبالش بودند. میانه‌ی راه بیشما با برخی تعقیب‌کنندگان درگیر شد؛ ولی درنهایت به سلامت، همراه دخترانی که برای ازدواج با برادر ناتنی‌اش ویچیتراویریا آورده بود، به هاستیناپورا رسید.

1. Satyavathi

2. Chitrangada

3. Vichitravirya

4. Gandharva

5. Kasi

6. Amba

7. Ambika

8. Ambalika

9. Swayamwara